

۲

زندگینامه پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهِ وَسَلَّمَ

از دیدگاه اهل سنت

از هجرت به حبشه تا سال دوم هجرت



تالیف: محمد علی خالدي (سلطان العلماء)

کفیه

www.aqeedeh.net

این کتاب از کتابخانه عقیده دریافت شده است

www.aqeedeh.com



﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾
«پس به آن بندگانم مرده به، کسانی که سخنها را می شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می کنند.»

کتابخانه عقیده

بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی

زندگینامه پیامبر ﷺ

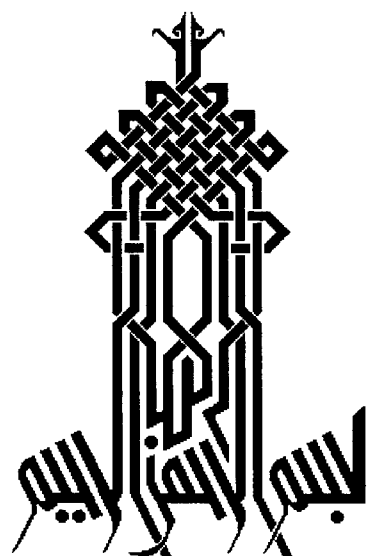
از هجرت به حبشه
تا
سال دوم هجرت

کودکان و نوجوانان

از دیدگاه اهل سنت
جلد دوم

مؤلف:

محمّد علی خالدی (سلطان العلماء)



فهرست مطالب

۷	هجرت به حبشه
۹	محاصره‌ی اقتصادی
۱۱	عام الحزن
۱۱	وفات خدیجه
۱۳	هجرت پیامبر ﷺ به طائف
۱۶	واقعه‌ی اسراء و معراج
۱۷	مقدمات هجرت به مدینه
۱۹	بیعت عقبه‌ی اول
۱۹	بیعت عقبه‌ی دوم
۲۱	مفاد بیعت عقبه‌ی دوم
۲۲	هجرت پیامبر ﷺ به مدینه
۲۴	محاصره‌ی خانه‌ی پیامبر ﷺ
۲۵	پیامبر ﷺ در غار ثور
۲۷	ناراحتی ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> به خاطر پیامبر ﷺ
۲۷	ورود پیامبر ﷺ به مدینه
۲۹	پیامبر ﷺ در خانه‌ی ابی ایوب انصاری
۳۰	بنای مسجد
۳۱	پیمان برادری

هجرت به حبشه

وقتی که آزار و اذیت کفار نسبت به مسلمانان روز به روز زیاد می‌شد، عده‌ای از آنان تصمیم گرفتند به سرزمینی دیگر مهاجرت نمایند، تا این که راحت‌تر و بهتر بتوانند خدا را عبادت کنند و همچنین دیگران را به اسلام دعوت نمایند و جایی مناسب را برای اسلام پیدا کنند.

از جمله کسانی که تصمیم به هجرت گرفتند، عثمان بن عفان و همسرش، رقیه، دختر پیامبر، جعفر بن ابی‌طالب، عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام و... بودند که تعدادشان به ۸۳ نفر می‌رسید.

پیامبر ﷺ وقتی که از تصمیم آنان مبنی بر هجرت آگاه شد، برای مهاجرت، سرزمین حبشه را معرفی کرد؛ چرا که پادشاه حبشه فردی به نام «نجاشی» بود که عادل و دادگر بود و سرزمین حبشه نیز سرزمینی بود که در آن صداقت و درستی مشهور بود و پیامبر امیدوار بود که خداوند در کار آنان فرج و گشایشی ایجاد کند.

آنان از تاریکی و سکوت شب استفاده نموده و مهاجرت خودشان را شروع نمودند و از طریق دریا خود را به حبشه رساندند.

هنگامی که کفار قریش از این ماجرا اطلاع یافتند، دو تن از سرشناسان قریش به نام‌های عمرو بن عاص و عماره بن ولید - که هنوز مسلمان نشده بودند - را برای بازگرداندن آنان نزد نجاشی فرستادند. آنان نزد نجاشی رفتند و هدایای بسیار هنگفتی نیز همراه خودشان بردند و می‌خواستند

شرایط را برای رنجاندن نجاشی از مسلمانان فراهم نمایند. نمایندگان قریش این چنین وانمود کردند که اینان عده‌ای جوان هستند که از دین آباء و اجداد خودشان دست کشیدند و به دینی تازه روی آورده‌اند که نه ما آن را می‌شناسیم و نه شما! هم اکنون اشراف و بزرگان و خویشاوندانِ اینان ما را فرستاده‌اند تا آنها را برگردانیم؛ زیرا آنان بهتر می‌دانند که چگونه باید با اینها برخورد نمایند. کسانی که نزد نجاشی بودند، گفتند: این دو نفر راست می‌گویند! اما نجاشی دریافت که باید این مسئله را تحقیق و بررسی نماید؛ بنابراین به دنبال مهاجران فرستاد و بنا را بر این گذاشتند که چیزی جز صدق و راستی نگویند.

نجاشی گفت: این دین جدیدی که به خاطر آن با قوم و قبیله‌ی خود دچار اختلاف و تفرقه شده‌اید، چه دینی است؟ و چرا شما به دینی که ما بر آن هستیم یا به یکی از ادیان شناخته شده، در نیامده‌اید؟

جعفر بن ابی‌طالب - که سخنگوی مسلمانان بود - گفت: ای پادشاه! ما قومی بودیم که بت می‌پرستیدیم، گوشتِ مُردار می‌خوردیم و به انواع و اقسام فحشا و کارهای ناروا آلوده بودیم و قطعِ صله‌ی رحم می‌کردیم و نیرومندان بر ضعیفان ستم می‌کردند. اوضاع و احوال بر همین منوال بود که خداوند از میان ما پیامبری مبعوث کرد که او را به خوبی می‌شناسیم و از او چیزی جز صداقت و راستی ندیده‌ایم. او ما را به توحید و خداپرستی فراخواند تا این که هر چه پدران و نیاکان ما از چوب و سنگ می‌پرستیدند، رها سازیم. او به ما دستور داد راستگو باشیم، امانتدار باشیم، خون‌ریزی نکنیم، از فحشا و دروغ و تهمت و افترا دوری ورزیم و ... ما نیز به او ایمان آوردیم و او و دین او را یاری دادیم و ...

این بود که قوم و قبیله‌ی ما در صدد آزار و اذیت ما برآمدند و بر ما تجاوز نمودند و خواستند باری دیگر ما را به دین آباء و اجداد ما درآورند و این امر بر ما گران آمد که دست از خداپرستی برداریم؛ بنابراین به سرزمین شما که سرزمینی امن است، مهاجرت کردیم و شما را بر دیگران ترجیح دادیم. نجاشی گفت: آیا ممکن است از آن آیاتی که پیامبر شما آورده است، بر من بخوانی؟ جعفر گفت: آری. و شروع به خواندن آیاتی از سوره‌ی مریم نمود و نجاشی با شنیدن این آیات به گریه افتاد.

اما هنوز دو فرستاده‌ی قریش دست بردار نبودند و خواستند به هر طریقی که شده است نظر نجاشی را در مورد مسلمانان عوض کنند. آنان نزد نجاشی رفتند و گفتند: عقیده‌ی اینان در مورد حضرت عیسی علیه السلام عقیده‌ی نادرستی است. پس نجاشی، جعفر را فراخواند و از او در ارتباط با حضرت عیسی سؤال نمود. جعفر عقیده‌ی خود را در ارتباط با حضرت عیسی طبق آیات قرآنی بیان نمود، آنگاه نجاشی گفت: به خدا قسم عقیده‌ی شما و ما در این ارتباط هیچ فرقی ندارد. پس فرستادگان قریش ناامید شدند و با هدایای خویش به مکه بازگشتند.

مسلمانان از آن روز به طور آزادانه در «حبشه» به تبلیغ دین اسلام پرداختند.

محاصره‌ی اقتصادی

قریش انواع و اقسام آزار و اذیت را به پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش روا می‌داشتند، اما با این وجود هیچ تأثیری در روند دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله نداشت. آنان نقشه‌های

زیادی برای تحت فشار قرار دادن پیامبر و یارانش کشیدند، تا بالاخره موفق شدند با پیمان‌نامه‌ای پیامبر را در محاصره‌ی اقتصادی قرار دهند. به موجب این پیمان‌نامه که سه سال طول کشید، قبیله‌ی هاشم و خاندان مطلب از دیگر قریشیان جداگردیدند و همچنین کسی حق نداشت با آنان معامله و یا تجارت نماید و هیچ کسی نمی‌توانست از آنان زن بگیرد و یا به آنان زن بدهد. پیامبر وقتی چنین عهدنامه‌ای را بر ضدّ مسلمانان مشاهده نمود، به خاطر این‌که مسلمانان از کمک‌های یکدیگر بیشتر استفاده نمایند و فشار کمتری بر آنان وارد گردد، دستور داد تا در شعب ابی‌طالب جمع شوند، این پیمان‌نامه در درون کعبه آویخته شد.

بعد از گذشت سه سال از این پیمان‌نامه روزی از روزها، پیامبر ﷺ به عمویش، ابوطالب خبر داد که موریانه این پیمان‌نامه را خورده است و از آن چیزی جز کلمه‌ی «الله» باقی نمانده است. ابوطالب این خبر را به گوش قریش رساند. بعد از به وجود آمدن چنین حادثه‌ای، تعدادی از قریش در صدد شکستن این پیمان‌نامه برآمدند. اینان ۵ نفر به نام‌های هشام بن عمرو، زهیر بن ابی‌امیه، ابوالبحتری بن هشام، زمعه بن الاسود و مطعم بن عدی بودند. زهیر بن امیه رسماً پیشنهاد شکستن پیمان‌نامه را صادر نمود و تعدادی دیگر نیز گفتار او را تأیید کردند و عملاً مسلمانان از شعب ابی‌طالب بیرون آمدند.

در مدت این سه سال گروهی از مسیحیان «نجران» که ۲۰ نفر بودند نزد رسول‌الله ﷺ آمدند و هنگامی که با او به گفتگو پرداختند، ایمان آوردند و به عنوان مبلغان دینی به شهرهای خودشان بازگشتند.

عام الحزن

بعد از این که محاصره‌ی اقتصادی علیه پیامبر ﷺ تمام شد، دو حادثه‌ی بسیار مهم و اندوهگین برای پیامبر ﷺ اتفاق افتاد؛ این دو حادثه وفات ابوطالب و خدیجه رضی الله عنها بود.

ابوطالب هنگام وفاتش ۸۰ سال داشت. او در تمامی مراحل زندگی پیامبر ﷺ به عنوان پشتیبانی مهم برای پیامبر ﷺ بود. ابوطالب از هرگونه سازشی برای محدود گردانیدن دعوت پیامبر از جانب قریش، سر باز زد. ابوطالب تا وقتی زنده بود، کسی نتوانست به پیامبر ﷺ آسیبی برساند. بعد از وفات ابوطالب، فشارهای بسیار زیادی بر پیامبر ﷺ وارد شد به گونه‌ای که وقتی برای پیامبر مشکلی پیش می‌آمد، می‌فرمود: آنچه به من رسید، نرسید مگر بعد از وفات ابوطالب. وفات ابوطالب در سال دهم بعثت و در ماه رجب اتفاق افتاد.

وفات خدیجه

حدود دو ماه پس از وفات ابوطالب، خدیجه کبری رضی الله عنها از دنیا رفت. خدیجه رضی الله عنها در این زمان ۶۳ سال داشت. خدیجه رضی الله عنها از جمله نعمت‌های بزرگی بود که خداوند بر پیامبر ﷺ ارزانی داشته بود. هر چند مدت زندگانی خدیجه رضی الله عنها با پیامبر ﷺ کم بود، اما این دوران برای پیامبر ﷺ آن قدر لذت‌بخش و مفید بود

که در هیچ دوره‌ای از زندگانی خویش، دوران زندگی با خدیجه رضی‌الله عنها را فراموش نکرد. خدیجه رضی‌الله عنها در سخت‌ترین شرایط یار و یاور پیامبر ﷺ بود و در تمامی صحنه‌های دعوت و تبلیغ اسلام، ندیم و دمساز ایشان بود.

خدیجه رضی‌الله عنها در حالی به همسری با پیامبر ﷺ رغبت نشان داده بود که بزرگان مکه خواستار وصلت و زندگی زناشویی با او بودند. تمامی مردانی که از خدیجه رضی‌الله عنها خواستگاری نمودند، رفاه و آسایش، غلامان و کنیزان و جاه و جلال بیشتری از بقیه‌ی زنان به او تقدیم می‌کردند، اما او از تمامی این پیشنهادات اعلام بیزاری نمود و مردی را برگزید که خصوصیات روحی و اخلاقی او از چشم مشرکان مکه دور مانده بود. محمد ﷺ نه تنها چیزی بر ثروت و دارایی خدیجه رضی‌الله عنها نیفزود، بلکه روز به روز خدیجه فقیر و فقیرتر می‌گردید و حتی به جایی رسید که پیامبر ﷺ، غلام او را به نام زید بن حارثه آزاد نمود و به عنوان پسر خوانده‌ی خویش قبول نمود و بر سر سفره‌ی خدیجه نشاند.

تحمل مردانی همانند پیامبر ﷺ و رهروان طریقت او، بر زنانی که تنها و تنها زندگی را در خوب خوردن، و خوب پوشیدن و در ناز و آسایش بودن، می‌دانند، بسیار دشوار است؛ بنابراین پیامبر ﷺ و پیروانش هرگز همسرانی مطلوب برای چنین زنانی نیستند. اما نحوه‌ی برخورد خدیجه با پیامبر ﷺ با وجود این که او زنی تاجر و ثروتمند و پولدار بود، بسیار صمیمانه و جذاب بود. خدیجه با توجه به شناخت روحی و اخلاقی‌ای که از پیامبر ﷺ داشت، نه تنها راه کمال و سعادت را بر پیامبر ﷺ نبست، بلکه او نیز به عنوان بالی قرار گرفت تا پیامبر ﷺ زودتر به هدف و مقصدش دست پیدا کند.

در دورانی که پیامبر ﷺ و یارانش در شعب ابی طالب به سر می‌بردند، خدیجه رضی الله عنها تمامی اموال و دارایی‌اش و به عبارتی دیگر تمام وجود و هستی خویش را در اختیار پیامبر ﷺ قرار داد. آری، تاریخ هیچ وقت زحمات و مشقات خدیجه رضی الله عنها را فراموش نخواهد کرد.

پیامبر ﷺ با توجه به شناخت خدیجه رضی الله عنها چنین فرمودند: «وی به من ایمان آورد زمانی که مردم به من کافر بودند؛ مرا تصدیق کرد زمانی که مردم مرا تکذیب می‌کردند؛ مرا شریک دارایی خویش گردانید زمانی که مردم مرا محروم گردانیده بودند؛ و خداوند از وی به من فرزندی عطا نمود؛ اما از همسران دیگرم به من فرزندی نداد». سال دهم بعثت را به خاطر این که در این سال رنج و اندوه پیاپی به پیامبر ﷺ روی آورد، «عام‌الحزن» یا سال اندوه و غم نامیدند.

هجرت پیامبر ﷺ به طائف

بعد از وفات ابوطالب، عموی پیامبر ﷺ، آزار و اذیت قریش نسبت به ایشان افزایش یافت؛ بنابراین پیامبر ﷺ در شوال سال دهم بعثت تصمیم گرفت به طائف سفر کند. طائف از مکه ۳۶۰ کیلومتر فاصله داشت، و پیامبر ﷺ مسافت را پیاده طی نمودند و در ضمن «زید بن حارثه» در این سفر ایشان را همراهی می‌کرد.

در طائف سه برادر به نام‌های عبدیلیل، مسعود و حبیب، پسران عمرو بن عمیر ثقفی که از سران قریش بودند، زندگی می‌کردند. پیامبر ﷺ

نزد آنان رفت و با آنان به گفتگو پرداخت و آنان را به اسلام دعوت نمود؛ اما هر یک از آنها با سخنان خود، پیامبر ﷺ را آزار دادند؛ یکی از آنان گفت: آیا خدا کسی را غیر از تو پیدا نکرده تا برای هدایت مردم بفرستد؟...

پیامبر ﷺ مدت ۱۰ روز در طائف به سر برد و نزد تمامی اشراف طائف رفت و اسلام را بر آنها عرضه نمود؛ اما همگی آنان، از پذیرفتن اسلام خودداری نمودند و حتی بر این امر اکتفا ننموده و علاوه بر این پیامبر ﷺ را از طائف بیرون کردند. آنان ارادل و اوباش طائف را واداشتند تا با سنگ و چوب، پیامبر ﷺ را خارج نمایند. با وجود این که زید بن حارثه خود را جلو پیامبر ﷺ قرار می‌داد، اما با این وجود پاهای مبارک پیامبر ﷺ پر از خون شد. ارادل و اوباش پیامبر را تعقیب نمودند تا این که به باغی که در آن «عنبه» و «شبهه» فرزندان ربیع بودند، رسیدند. رسول خدا به دیوار آن باغ و در زیر سایه‌ی درخت انگوری تکیه دادند و وقتی که آرامش و سکون به پیامبر ﷺ دست داد، این دعای مشهور را خواندند:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي، وَ قِلَّةَ حِيلَتِي، وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ، وَأَنْتَ رَبِّي. إِلَيَّ مِنْ تَكَلُّنِي؟ إِلَيَّ بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي؟ أَمْ إِلَيَّ عَدُوٌّ مَلَكَتْهُ أَمْرِي؟ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أُبَالِي وَلَكِنْ عَافِيَتُكَ هِيَ أَوْ سَعْلِي!...

«فراندا! به تو شکایت می‌برم از کمی ضعف و توانم، و بسته شدن راه چاره در برابرم، و هفت و خوارگی در نزد مردمان. ای مهربانترین مهربانان! تو خدای مستضعفانی و تو خدای منی؛ مرا به چه کسی می‌سپاری؟ به بیگانه‌ای که با من پرفاش کند؟ یا به دشمنی که زمام کارم را در دست او قرار داده‌ای؟! اگر بر من شتم نکرفته باشی، باکی ندارم، اما آسایش و آرامشی که تو به من بدهی، گواراتر و سازگارتر است.»

زمانی که فرزندان ربیعہ پیامبر ﷺ را در چنین وضعیتی دیدند، دلشان به رحم آمد و غلام مسیحی خود به نام «عدّاس» را با ظرفی از انگور نزد ایشان فرستادند. وقتی عدّاس ظرف انگور را جلو پیامبر ﷺ نهاد، پیامبر ﷺ دستشان را جلو بردند تا انگور بردارند و گفتند: بسم الله. عدّاس گفت: این سخن را هیچ یک از اهل این سرزمین به کار نبرده‌اند.

پیامبر ﷺ فرمود: تو از کدام سرزمینی؟ دین و آئین تو چیست؟

گفت: من نصرانی هستم و از سرزمین نینوا.

پیامبر ﷺ فرمود: از شهر مرد صالح، یونس بن متی.

گفت: یونس بن متی را از کجا می‌شناسی؟

پیامبر ﷺ فرمود: او برادر من است. او پیامبر بود و من نیز پیامبرم.

عدّاس خود را بر سر و روی و پاهای پیامبر ﷺ انداخت و پیامبر را بوسید و مسلمان شد.

پیامبر ﷺ پس از آن ناراحتی و غمگینی راه مکه را در پیش گرفت تا این که به محلی به نام «قرن المنازل» رسید. در آن هنگام خداوند جبرئیل را فرستاد و همراه جبرئیل نیز فرشته‌ی کوه‌ها بود.

جبرئیل به پیامبر ﷺ گفت: خداوند سخن تو با قومت را شنید و پاسخ آنان را نیز دریافت و اینک فرشته‌ی کوه‌ها را فرستاده تا هر دستوری بدهی، اجرا نماید و اگر بخواهی دو کوه مکه را بر سرشان فرود آورم؟

پیامبر ﷺ فرمودند: من امیدوارم خداوند از نسل آنان افرادی بیرون آورد که خدای متعال را به یگانگی پرستند و برای او هیچ شریکی قائل نشوند.

آری، پیامبر ﷺ دارای اخلاق و صفات نیکو و پسندیده‌ای بود، به گونه‌ای که حاضر نبود حتی دشمنان اسلام با حالتی از کفر و خدا ناشناسی دنیا را ترک گویند.

واقع‌های اسراء و معراج

آزار و اذیت کفار و مشرکان نسبت به پیامبر ﷺ به نهایت خود رسید، خداوند به خاطر جبران این زحمات واقع‌های اسراء و معراج را برای پیامبر ﷺ به وجود آورد تا مقداری از خستگی روحی و روانی پیامبر کاسته شود. خداوند این واقعه را نیز برای پیامبران گذشته به وجود آورده بود؛ از جمله برای حضرت ابراهیم علیه السلام که خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾
(سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۵)

«و این چنین به ابراهیم نشان دادیم ملکوت آسمانها و زمین را، تا اینکه وی از یقین‌دارندگان باشد».

خداوند هم طبق آیات اولیه‌ی سوره‌ی اسراء، پیامبر ﷺ را در شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی روانه ساخت؛ این آیات عبارتند از:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

«تسبیح و تقدیس فدایی را سزااست که بنده‌ی خود (مهم‌تر پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت المقدس) برد؛ جایی که دور و بر آن را پر برکت ساخته‌ایم تا برفی از نشانه‌های خود را به او بنماییم، بی‌کمان که فراوند بس شنوا و بینا است».

پیامبر ﷺ با همین پیکر خاکی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی شبانه سیر کردند و جبرئیل علیه السلام نیز در این سفر ایشان را همراهی نمود. و از مسجدالاقصی، «معراج» پیامبر ﷺ شروع شد که در این سفر حوادث بسیار زیادی اتفاق افتاد؛ از جمله نمازهای پنجگانه.

مقدمات هجرت به مدینه

دعوت پیامبر ﷺ در مکه با بن بست روبرو شده بود؛ به گونه‌ای که تعدادی محدود از قریش ایمان آورده بودند؛ بنابراین پیامبر ﷺ باید تریبی اتخاذ می‌نمود تا به نهادها و تشکیلات حکومت اسلامی، سر و سامان خاصی ببخشد.

با توجه به چنین وضعیتی، بهترین راه برای دنبال نمودن اهداف اصلی حکومت اسلامی، مهاجرت به مدینه بود.

قبل از پرداختن به موضوع مهاجرت به مدینه، لازم است تا زمینه‌های اصلی مهاجرت به مدینه و یا به عبارتی دیگر شرایط این که پیامبر ﷺ مدینه را به عنوان مرکز اصلی مهاجرت انتخاب نمود، بررسی گردد:

۱- به دلیل وجود داشتن دو قبیله‌ی مهم اوس و خزرج و اختلاف بین این دو قبیله. یثرب سال‌های سال بود که در آتش اختلافات داخلی می‌سوخت و در صدد یافتن راه نجاتی می‌گردید.

جهل و غرور و خودخواهی، این مردمان را همانند مردم مکه در لبه‌ی پرتگاه قرار داده بود و علاوه بر موارد ذکر شده، «جنگهای بعاث» که حدود هفتاد سال بین دو قبیله‌ی اوس و خزرج به طول انجامید، به تازگی خاتمه یافته بود.

ثمره‌ی این جنگ‌ها، چیزهای جز قتل و خونریزی و غارت نبود؛ بنابراین آنان به آرامش و صلح و صفا محتاج بودند. پیامبر ﷺ نیز چون خواستار صلح و صفا و برقراری عدالت و برادری و برابری بین مسلمانان بود، یثرب (مدینه) را بهترین مکان برای دنبال نمودن اهداف خویش دانست.

۲- یثرب (مدینه)، در حدود ۵۰۰ کیلومتری شمال مکه واقع شده، و اگر چه اطراف این شهر را صحرا و بیابان فرا گرفته است، اما خود مدینه دارای آب و هوای ملایم‌تر، برکه‌های آب، نخلستان‌های زیاد و کشت و زرع مناسبی بود.

۳- موقعیت تجاری یثرب (مدینه)؛ زیرا مدینه بر سر راه کاروان‌های تجاری قرار داشت، بویژه کاروان‌های مکه به شام. کاروان‌های قریش برای رفتن به شام و نیز بازگشت به مکه، ناچار باید از نزدیک یثرب می‌گذشتند و پیامبر ﷺ همواره می‌توانست از این وضعیت استفاده کرده و به کاروان‌های تجاری قریش حمله کند و این برای مردم تاجر پیشه‌ی قریش، امری بسیار ناگوار و دشوار بود.

۴- پیروان پیامبر ﷺ در سال‌های آخر قبل از هجرت در معرض انواع تحقیرها و آزار و شکنجه‌ها و سرزنش‌ها قرار داشتند و گاه چنان عرصه بر آنان تنگ می‌شد که خداوند با نازل کردن آیاتی، دل‌های شکسته و روحیه‌ی افسرده‌ی آنان را شفا و جلا بخشید.

فشارها و آزارهای سال‌های آخر مکه، تنها از سوی سران شرک اعمال نمی‌شد؛ بلکه خویشاوندان مسلمانان نیز چه به صورت نصیحت و دلسوزی و چه به صورت سرزنش بر دردهای آنان می‌افزودند.

۵ - مهم‌ترین عامل هجرت به مدینه را می‌توان دو بیعت: «عقبه‌ی اول» و «عقبه‌ی دوم» نامید.

قبل «از بیعت عقبه‌ی اول» در سال یازدهم بعثت بر اثر دعوت و تلاش پیامبر ﷺ شش نفر از مردم مدینه به اسلام روی آوردند و به مدینه بازگشتند و به پیامبر ﷺ وعده دادند تا اسلام را در میان قوم و قبیله‌ی خود تبلیغ نمایند.

بیعت عقبه‌ی اول

در سال دوازدهم بعثت و در ایّام حجّ همان سال، دوازده تن از مردم یثرب نزد پیامبر ﷺ آمدند. از این دوازده تن، پنج تن از کسانی بودند که سال گذشته با پیامبر ﷺ ملاقات کرده بودند.

این بیعت به بیعت «نساء» مشهور است و مفاد این بیعت عبارتند از:

- ۱- یکتاپرستی و ترک شرک.
- ۲- پرهیز از زنا.
- ۳- اجتناب از دزدی.
- ۴- اجتناب از کُشتن فرزندان و پرهیز از آوردنِ فرزند از راه زنا.
- ۵- اطاعت از پیامبر ﷺ در کارهای نیک.

بیعت عقبه‌ی دوم

مسلمان شدن مردم یثرب در بیعت عقبه‌ی اول، افق تازه‌ای در ذهنِ مردم یثرب پدید آورده بود.

بخصوص سعی و تلاش یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام «مصعب بن عمیر» بسیار موثر واقع گردیده بود. مصعب به مکه بازگشته بود تا مژده‌های پیروزی و

موفقیت را به پیامبر ﷺ برساند و خبر اسلام آوردن قبیله‌های گوناگون و قدرت و توانایی آنان را برای آن حضرت بازگوید.

موقع حجّ سال سیزدهم بعثت که مردم یثرب طبق سنت و عادت، هر ساله روانه‌ی زیارت کعبه می‌شدند، هفتاد و دو مرد و سه زن به مکه رفتند تا دومین بیعت را با پیامبر ﷺ تحقق بخشند.

این گروه با یکدیگر می‌گفتند: تا کی رسول خدا ﷺ را بگذاریم تا در کوه‌های مکه نگران و ترسان بالا و پایین بروند. وقتی به مکه رسیدند چند دیدار پنهانی میان آنان و پیامبر ﷺ صورت گرفت.

زمانی که قریش از این بیعت اطلاع یافته بودند، ملاقات علنی پیامبر ﷺ با آنان بسیار دشوار بود؛ بنابراین واسطه‌ی ارتباط، عباس، عموی پیامبر ﷺ بود.

قبل از سخنان پیامبر ﷺ، عباس، عموی پیامبر چنین گفت:

ای قوم انصار! خوب می‌دانید که محمد ﷺ در میان ما از چه مقام و منزلتی برخوردار است. ما تاکنون از او در برابر دشمنانش دفاع کرده‌ایم و در میان قوم و قبیله‌ی خودمان از او حمایت ورزیدیم، و هم اکنون نیز در شهر خودش و در میان قوم و قبیله‌اش از عزّت و حمایت برخوردار است؛ در عین حال اصرار دارد تا به سوی شما مهاجرت کند و به شما بپیوندد.

اگر می‌دانید، نسبت به آنچه او را بدان دعوت کرده‌اید، وفادار هستید، و در برابر مخالفان از او حمایت می‌کنید، این شما و آن مسؤولیتی که بر عهده‌ی خویش گرفته‌اید! اما اگر می‌خواهید پس از آن که به سوی شما آمد، او را تسلیم کنید و تنها بگذارید، از همین حالا او را رها کنید. یکی از حاضران آن جلسه به نام «کعب» گفت: ای پیامبر ﷺ شما سخن بگویید و هر وعده و

پیمانی که می‌خواهید برای خود و خداوند از ما بگیرید. به این ترتیب بیعت آنان با پیامبر ﷺ صورت پذیرفت.

مفاد بیعت عقبه‌ی دوم

- ۱- پرستش خدای یکتا و روی برتافتن از شرک به خدا.
 - ۲- گوش فرادادن به دستورات پیامبر ﷺ و اطاعت از او در همه حال؛ چه در هنگام مشغولیت و چه در هنگام فراغت.
 - ۳- انفاق مال در همه حال؛ چه در هنگام تنگ‌دستی و چه در هنگام بی‌نیازی.
 - ۴- دوام و پایداری بر امر به معروف و نهی از منکر.
 - ۵- دعوت به‌سوی خداوند و نترسیدن از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای.
 - ۶- یاری پیامبر ﷺ و بازداشتن دشمن و دفاع از وی، همانند دفاع از خویشان و همسر و فرزندان.
 - ۷- جنگ به همراه رسول خدا با دشمنان هنگام ضرورت، کشتن بزرگان و سرشناسان کافر قوم خویش.
 - ۸- تحمل و مقاومت در برابر مصیبت‌های مالی و جانی.
- بعد از این بیعت، پیامبر ﷺ دوازده نفر را به عنوان «نقیب» انتخاب نمود که ۹ نفر از خزرج و ۳ نفر از اوس بودند. این دوازده نفر مسؤولیت اجرای عهدنامه را بر عهده گرفتند.

هجرت پیامبر ﷺ به مدینه

پس از آن که بیعت عقبه‌ی دوم صورت گرفت و اسلام این توفیق را یافت که وطنی جدید برای خود تأسیس کند، ارتباط با مدینه و گسترش دعوت پیامبر ﷺ در این شهر، بزرگترین امتیازی بود که اسلام از آغاز دعوتش به آن دست یافته بود. پیامبر ﷺ اجازه دادند تا مسلمانان به تدریج به این وطن جدید مهاجرت نمایند.

هجرت نه تنها به معنای از دست دادن موقعیت و مقام اجتماعی و فداکردن دارایی بود، بلکه شخص مهاجر نیز می‌بایست جان خویش را فدا می‌نمود. مسلمانان نیز با توجه به این که همه‌ی این مسائل را می‌دانستند، و مشرکان مانع خروج آنان می‌شدند، اما همواره قصد سفر و مهاجرت می‌کردند. مشرکان مکه، وقتی مهاجرت یاران پیامبر ﷺ را یکی پس از دیگری مشاهده نمودند و متوجه شدند که آنان با اموالشان به مردمان یثرب (مدینه) می‌پیوندند، بسیار اندوهگین و ناراحت شدند و یک خطر جدی در مقابل خودشان احساس نمودند.

قوم قریش می‌دانستند که پیامبر ﷺ دارای چه شخصیت توانا و بانفوذی است که دیگران را به سوی خویش جلب می‌نماید، و از آنجایی که منافع مادی و اقتصادی خویش را در خطر می‌دیدند، لذا در صدد آزار و اذیت پیامبر ﷺ و اصحاب و یارانش برآمدند و تنها به این هم اکتفا نکردند بلکه در محلی به نام «دارالندوه» جمع شدند تا تکلیف خودشان را با پیامبر ﷺ مشخص نمایند و برای همیشه به دعوت اسلام خاتمه بخشند.

آنان برای از بین بردن پیامبر ﷺ چاره جویی و حيله گری های بسیار زیادی اندیشیدند؛ یکی از بزرگان قریش پیشنهاد کرد که محمد ﷺ را از شهر خود بیرون کنیم تا از دست او راحت شویم.

اما این رای پذیرفته نشد؛ زیرا که آنان می دانستند که اگر از این شهر بیرون رود، مردم دور و بر او جمع خواهند شد. دیگری پیشنهاد کرد تا پیامبر ﷺ زندانی شود، اما این پیشنهاد هم پذیرفته نشد.

ابوجهل پیشنهاد داد تا پیامبر ﷺ را به قتل برسانند؛ به این گونه که از هر قبیله ای، جوانی با اصل و نسب جمع گردد و آنگاه به هر یک از آنان شمشیری تیز دهیم تا زمانی که از خانه بیرون آمد، همه با هم او را با شمشیر از بین ببرند تا خون او در میان همه ی قبایل پراکنده گردد و فرزندان عبد مناف نتوانند با همه ی قریش بجنگند و تنها به گرفتن خون بها راضی گردند.

هنگامی که قریش چنین تصمیمی گرفتند، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر ﷺ وحی فرود آورد و آن حضرت را از توطئه ی آنان آگاه نمود و به پیامبر ﷺ گفت: ای پیامبر! اکنون زمان آن رسیده است که هجرت کی و نباید بر بستری بخوابی که هر شب در آن می خوابیدی.

مسلمانان، مهاجرت خود را به مدینه شروع کرده بودند و تنها کسانی که در مکه باقی مانده بودند، عبارت بودند از: ابوبکر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه.

پیامبر ﷺ در گرمای آفتاب ظهر به سراغ ابوبکر رضی الله عنه رفت تا ابوبکر رضی الله عنه نیز از ماجرای هجرت اطلاع پیدا نماید. و علی رضی الله عنه نیز مأمور شد تا در بستر پیامبر ﷺ بخوابد.

محاصره‌ی خانه‌ی پیامبر ﷺ

تبهکاران قریش، تمامی ساعات آن روز، سرگرم آماده شدن برای اجرای نقشه‌ی طراحی شده‌ای بودند که آن را در دارالندوه به تصویب رسانده بودند. تعداد این افراد یازده نفر بود و به محض این‌که ساعاتی از شب گذشت و همه جا آرام گرفت و مردم به خواب رفتند، پنهانی به سوی خانه‌ی پیامبر ﷺ رفتند به این گمان که پیامبر ﷺ در بسترش خوابیده است و هنگامی که از خواب برخیزد، نقشه‌ی شوم خودشان را اجرا نمایند؛ زیرا عادت پیامبر ﷺ این بود که اول شب بعد از نماز عشاء می‌خوابید و نیمه شب به مسجد الحرام می‌رفت و در آنجا نماز شب می‌خواند.

قکار قریش اطمینان کامل داشتند به این‌که توطئه‌ی پست و زبوانه‌شان موفقیت‌آمیز خواهد بود، به گونه‌ای که ابوجهل با حالتی از تمسخر و استهزاء گفت: محمد ادعا می‌کند که اگر شما تابع دین و آئین او بشوید، پادشاه عرب و عجم خواهید شد، وانگهی که مُردید دوباره برانگیخته خواهید شد و ...

قرار اجرای توطئه‌ی قریش، هنگام خروج پیامبر ﷺ از خانه بود، اما خداوند نقشه‌ی شوم آنان را باطل گردانید؛ زیرا پیامبر ﷺ در حالی از خانه‌ی خویش خارج گردید که محاصره‌ی آن شکسته شد و پیامبر ﷺ مشتی سنگریزه برداشت و بر سر و روی آنان پاشید و خداوند نیز چشمان آنان را نسبت به پیامبر ﷺ کور کرده بود و آنان پیامبر ﷺ را نمی‌دیدند. خداوند ماجرا را این‌گونه بیان می‌کند:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ

لَا يُبْصِرُونَ﴾

(سوره یاسین، آیه ۹)

«ما در پیش روی آنان پشت سرشان سَرّی قرار داده‌ایم و برین وسیله چلو پشمان ایشان را

کمرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند».

کفار قریش همچنان در انتظار پیامبر ﷺ بودند؛ اما انتظارشان به یأس و ناامیدی مبدل گشت؛ زیرا علی علیه السلام در بستر پیامبر ﷺ خوابیده بود و این ماجرا برای آنان یک شکست فاحشی به شمار می‌آمد.

هنگامی که کفار با چنین صحنه‌ای روبرو گشتند، با حالتی از اضطراب و خشم در صدد یافتن پیامبر ﷺ برآمدند تا شاید با دستگیری آن حضرت بتوانند از نتیجه‌ی آن شکست فضحانه‌ی خود بکاهند. اما این کار هم به آنان نتیجه‌ای جز خقارت و رسوایی نبخشید.

پیامبر ﷺ در غار ثور

زمانی که کفار قریش با چنین شکست فاحشی روبرو گردیدند، در صدد برآمدند به هر شکل ممکن، این شکست را جبران نمایند و به این خاطر مخارج و هزینه‌های زیادی را برای دستگیری پیامبر ﷺ در نظر گرفتند.

پیامبر ﷺ خانه‌ی خود را در شب بیست و هفتم صفر سال چهاردهم بعثت به قصد مهاجرت به مدینه ترک کردند و به سراغ رفیق و یار همیشگی خود، ابوبکر رضی الله عنه رفت تا مکه را ترک گویند.

از آنجایی که پیامبر ﷺ می‌دانست که قریش با جدّیت تمام به دنبال ایشان خواهند آمد، به همین جهت راه اصلی مدینه را که به سمت شمال بود،

رها کردند و راه جنوبی مدینه را که به طرف یمن بود، در پیش گرفتند. آنان خود را به کوهی به نام «ثور» رساندند که در تاریخ اسلام به «غار ثور» مشهور گردیده است.

وقتی که به غار رسیدند، ابتدا ابوبکر رضی الله عنه وارد شد تا داخل غار را تمیز نماید تا مبادا در آن چیزی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله را بیازارد. آنان وارد غار شدند و سه شب در آنجا ماندند.

عبدالله، فرزند ابوبکر رضی الله عنه که جوانی آگاه و مؤدب و خوش برخورد بود، کمک‌های بسیار مناسب و خوبی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرش انجام داد؛ عبدالله در روز در میان قریش به تجسس و جستجو می‌پرداخت و در شب اخبار و گزارشها و تصمیمات قریش را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رساند.

از طرفی دیگر عامر بن فهیره که برده‌ی آزاد شده‌ی ابوبکر رضی الله عنه بود، نیز گوسفندانش را نزدیک غار ثور به چرا می‌برد تا پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه هم از شیرشان استفاده نمایند و هم ردّ پای عبدالله که سحرگاهان غار را ترک می‌کرد و به مکه می‌رفت، از بین برود.

کفار همچنان در جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه برآمدند و جلسه‌ای فوق‌العاده را تشکیل دادند که از تمامی وسائل ممکن برای دستیابی به پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه بهره بگیرند و حتی جایزه‌ی سنگینی به میزان صد شتر برای کسی که یکی از آن دو نفر را پیدا کند، تعیین کردند.

سوارکاران ماهر و بیابانگردان پیاده و حتی ردّ پا شناسان ماهر به طمع این جایزه‌ی بزرگ افتادند و در کوهها و درّه‌های اطراف مکه به جستجو پرداختند و حتی تا دم غار پیش رفتند؛ اما از جانب خداوند بر در غار، عنکبوت تار تنید و دو گنجشک نیز تخم گذاشتند.

ناراحتی ابوبکر رضی الله عنه به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

کفار تا دم غار پیشروی کرده بودند، و آن قدر به آنان نزدیک شده بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه صدای آنان را می شنیدند، ابوبکر رضی الله عنه بسیار ناراحت بود که مبادا از جانب آنان کوچکترین خطری متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شود. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر رضی الله عنه را به آرامش دعوت می نمود و این آیه را تلاوت می کرد:

﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾

(سوره ی توبه، آیه ی ۴۰)

«غمگین و ناراحت مباش؛ چرا که خداوند با ماست».

خداوند متعال ناراحتی و اندوه ابوبکر رضی الله عنه را چنین بیان می کند:

﴿الْأَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾ (سوره ی توبه، آیه ی ۴۰)

«اگر پیامبر را یاری نکنید، همانا خداوند او را یاری کرده است، برانگاه که کافران او را از مکه بیرون کردند در حالی که دو نفر بیشتر نبودند و او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار ثور (جای گزیرند و سه روز ماندگار) شدند. (ابوبکر نگرانی این را داشت که از جانب قریش آسیبی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسد) در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مغر که خدا با ماست».

ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدت سه روز در غار ثور ماندند، اما پس از سه روز قصد هجرت به سوی مدینه را نمودند. آنان از قبل «عبدالله بن اریقظ» را که بر آئین و

دین قریش بود، اجیر کرده بودند و به عنوان فردی مورد اعتماد برگزیده بودند. عبدالله مردی راه شناس و ماهر بود، سفر آنان آغاز شد؛ اما در این هنگام در میان قبیله‌ی «بنی مُدَلج» این خبر پراکنده شد که در کنار ساحل شبح‌هایی دیده شده است که بی‌گمان پیامبر ﷺ و همراهانش می‌باشند. سُرّاقه که به این جایزه‌ی بزرگ طمع دوخته بود، در صدد قتل پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنهما برآمد و به سرعت اسبش را دواند تا به نزدیک پیامبر ﷺ رسید؛ اما هر وقتی که می‌خواست به آنان نزدیک شود، از اسب به زمین افتاد و باز دوباره برخاست و قصد حمله را نمود، اما باز این حادثه نیز برایش تکرار می‌شد.

او در آنجا به تبوت پیامبر ﷺ پی برد و در این هنگام از پیامبر ﷺ امان خواست، پیامبر ﷺ نیز امان نامه‌ای به او داد و به او مژده داد که روزی النگوهای طلای دست‌های کسری به دست او خواهد بود. این پیشگویی پیامبر ﷺ در زمان خلافت عمر رضی الله عنه به وقوع پیوست.

پیامبر ﷺ رهسپار مدینه شد، ابتدا در میان قبیله‌ی بنی عمر و بنی عوف اقامت کرد. و در آنجا مسجد «قبا» را بنا نهاد و این اولین مسجدی بود که پس از بعثت پیامبر ﷺ بر اساس تقوا پایه‌گذاری شده بود.

اشتیاق مردم مدینه برای دیدار پیامبر ﷺ روز به روز بیشتر می‌شد؛ به گونه‌ای که روزها در هوای گرم و سوزان در خارج از مدینه جمع می‌شدند تا شاید محبوبشان فرا رسد؛ اما وقتی که از پیامبر ﷺ خبری نمی‌شد، به خانه‌هایشان برمی‌گشتند و همچنان در اشتیاق دیدار محبوب خودشان لحظه‌شماری می‌نمودند. بالاخره روز موعود فرا رسید و پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنهما از راه رسیدند. از آن روز، شهر یثرب را «مدینه الرسول» (شهر پیامبر) نامیدند که به اختصار مدینه گفته می‌شود.

در آن روز شور و اشتیاق خاصی سراسر مدینه را فراگرفته بود، روزی بی‌نظیر بود به گونه‌ای که مدینه تاکنون همانند چنین روزی را در تاریخ خود به سراغ نداشته است. حمد و ستایش و سپاس مردم مدینه سراسر کوچه‌های آن را فراگرفته بود و خانه‌های مدینه را به لرزه در آورده بود. زنان و دختران انصار از فرط شوق و شادمانی ابیات زیر را در استقبال از پیامبر ﷺ زمزمه می‌کردند:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا	مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ
وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا	مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعٍ
أَيُّهَا الْمَبْعُوثُ فِينَا	جِئْتَ بِالْأَمْرِ الْمَطَاعِ

«ماه شب چهارده از فراز تپه‌های بدرقه‌ی مسافران (ثنیّات الوداع) بر ما تابیدن گرفت؛
شکر فرا بر ما واجب گردید، مادام که بنده‌ای از بندگانش به درگاه خداوند نیایش کند؛
ای آن که در میان ما مبعوث گردیده‌ای! فرمان تو را همواره فرمانبرداریم.»

پیامبر ﷺ در خانه‌ی ابو ایوب انصاری

با وجود این که انصار، دارای ثروتی نبودند اما هر یک از آنان انتظار داشتند تا پیامبر ﷺ در منزل آنان سکونت گزینند؛ به این خاطر هر یک از آنان مهار شتر پیامبر ﷺ را به سمت منزل خود می‌کشید، اما پیامبر ﷺ فرمود: شتر را رها کنید چرا که او مأمور است: (خَلُّوا سَبِيلَهَا فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ) شتر پیامبر ﷺ همچنان به راهش ادامه داد تا جلو خانه‌ی ابو ایوب انصاری خوابید. در محل خوابیدن شتر پیامبر ﷺ را مسجدی بنا نهادند که به مسجد النبی مشهور است.

پیامبر ﷺ با این کار خواست تا عدل و عدالت را در جامعه‌ی اسلامی عملی نماید و این قضیه را به اثبات برساند که اسلام هیچ‌گونه تفاوتی میان فقیر و ثروتمند قایل نیست و تنها برتری انسان‌ها در نزد خداوند، به درجه‌ی تقوا و ایمان است.

بنای مسجد

اولین اقدام پیامبر ﷺ پس از ورود به مدینه، بنای مسجد بود. این مسجد در همان مکانی بنا گردید که شتر آن حضرت در آنجا خوابیده بود. و زمین آن که متعلق به دو نفر یتیم بود، خریداری گردید و ساخت و ساز آن شروع شد. پیامبر ﷺ ستون‌های آن را از ساقه‌ی درخت خرما و سقف آن را نیز از برگ درخت خرما و ارتفاع آن را کمی بلندتر از قامت انسان قرار داده و خودش هنگام بنای مسجد همراه مهاجرین و انصار به ساخت آن مشغول بود و با خود این بیت شعر را زمزمه می‌کرد:

اَللّٰهُمَّ لَا عِيشَ اِلَّا الْآخِرَةَ فَاغْفِرْ لِلْاَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ

«خداوند! زندگی بهتر از زندگی آخرت نیست؛ پس آمرزش خود را بر انصار و مهاجرین

ارزانی فرما!»

در آن قطعه زمین، گورهای مشرکان و درختان خرما قرار داشت که پیامبر ﷺ دستور داد تا گورهای مشرکان را بشکافند و درختان را قطع کنند. مسجد در آن زمان نه تنها به عنوان مکانی برای عبادت و پرستش پروردگار بود؛ بلکه به عنوان دانشگاهی بود که مسلمانان در آنجا تعلیم و دستورات الهی را فرا می‌گرفتند و تصمیم‌گیری‌های مهم در آنجا گرفته و

تصویب می‌شد. علاوه بر این موارد، مسجد خانه‌ای بود که بسیاری از بینوایان و فقیران را در خود جای داده و برای کسانی که در مدینه خانه و ثروت و زن و فرزندی داشتند، جای امنی بود.

در کنار مسجد نیز حجره‌هایی برای زنان پیامبر ﷺ ساخته شد.

پیمان برادری

مهم‌ترین اقدام پیامبر ﷺ پس از تأسیس مسجد، پیمان برادری میان مهاجرین و انصار بود. قبلاً به این موضوع پرداختیم که همزمان با مهاجرت پیامبر ﷺ به مدینه دو قبیله‌ی مهم اوس و خزرج که اعضای اصلی ساکنین مدینه بودند، در اوج درگیری و دشمنی به سر می‌بردند و جنگ‌های بُعات که هفتاد سال به طول انجامیده بود، تمام نیرو و قوّت آنان را گرفته بود. همزمان با مهاجرت پیامبر ﷺ آنان موافقت کرده بودند که «عبدالله بن ابی» را به عنوان حاکم خویش برگزینند، اما مهاجرت پیامبر ﷺ باعث گردید تا «عبدالله بن ابی» به این آرزویش دست پیدا نکند و این عامل باعث گردید تا عبدالله بن ابی از پیامبر، دل‌خوشی نداشته و کینه‌ای دیرینه به دل گیرد.

علاوه بر این مورد که یکدلی و همبستگی مسلمانان را می‌طلبید، در جامعه‌ی مدینه دو گروه دیگر به نام مشرکان مدینه و یهودیان مدینه زندگی می‌کردند و از آنجا که منافع این دو گروه در خطر افتاده بود، لذا دنبال فرصتی می‌گشتند تا این شکست را جبران نمایند.

بنابراین پیامبر ﷺ مهاجرین و انصار را برادر خواند تا از حقوق یکدیگر دفاع نمایند. مردم مدینه به پاس زحمات مهاجرین آنان را در منزل و اموال خود

شریک کردند و پیامبر ﷺ نیز به خاطر این احسان آنان را «انصار» (یاران) نامید و کسانی را که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند، «مهاجرین» نامید. بعد از این که پیامبر ﷺ دولتی بر پایه‌ی بر عدالت و برادری و اخوت تشکیل دادند و پیروانش نیز جماعتی منسجم و هماهنگ شدند و احکام و واجبات دینی از جمله: اذان، اقامه و نماز جماعت برپا شد و همچنین قریش از هر جهت مسلمانان را مورد تهدید و آزار قرار می‌دادند و مسلم و معلوم بود که قریش از این ظلم و ستم دست نخواهند کشید، خداوند اجازه‌ی قتال و جهاد را نازل فرمود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَذِّنْ لِلَّذِينَ يَبَاغِتُونَ بِآثَمِهِمْ ظَلَمُوا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ...﴾ (سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۹ و ۴۰)

«اجازه‌ی (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که به آنان بی‌تک (تعمیل) می‌گردد؛ زیرا به ایشان ستم رفته است (و آنان مدت‌های طولانی در برابر ظلم ظالمان شکیبایی ورزیده‌اند و فون دل خورده‌اند) و خداوند تواناست بر این که ایشان را پیروز گرداند؛ همان کسانی که به تافق از قانه و کاشانه‌ی خود اخراج شده‌اند (و از مکه وادار به هجرت گشته‌اند) و تنها گناهشان این بوده که می‌گفتند: پروردگار ما، خداست...». و هدف اصلی جهاد نیز برپاداشتن شعائر دینی اعلام گردید؛ از جمله:

اقامه‌ی نماز، دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر.

مبارزه و جهاد، ابتدا علیه قریش بود اما به مرور زمان و بر اثر دگرگونی اوضاع و احوال، شامل تمام قبایلی گردید که برای خدا شریک قائل می‌شدند؛ زیرا اسلام دینی است که برای تمامی جهانیان فرود آمده است و همه باید از دستورات و اوامر اسلام اطاعت و پیروی نمایند به گونه‌ای که پیامبر ﷺ می‌فرماید: من مأمور شدم تا با مردم بجنگم تا این که بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و وقتی این کلمه را گفتند، جان و مالشان در امان خواهد بود.